

بن بست جمهوری اسلامی

و تقابل جنبشهای اصلی در تعیین سرنوشت جامعه!

۱- بحران کنونی رژیم اسلامی از بنیادی ترین خصوصیات جامعه و اوضاع سیاسی ایران ناشی میشود و نه فقط در چهارچوب جمهوری اسلامی قابل رفع نیست، بلکه بناگزیر دامن تعمیق میشود و زمینه های عینی واژگونی رژیم اسلامی را فراهم میکند.

اولا، بقاء هر حکومت بورژوازی، و از جمله رژیم اسلامی، در وهله اول در گرو تضمین یک دوره رشد و توسعه اقتصاد کاپیتالیستی در ایران است، صرفنظر از دشواری عظیم سازماندهی و تضمین چنین افق اقتصادی ای برای هر بخشی از بورژوازی ایران، رژیم اسلامی بنا به مشخصات ماهوی اش بطور ویژه ای از تحقق این امر عاجز است. رژیم اسلامی بنا به ماهیت سیاسی و هویت اسلامی خود تاکنون نتوانسته و نمیتواند به یک حکومت متعارف سرمایه داری در ایران تبدیل شود، مناسبات حقوقی و ساختارهای اقتصادی و سیاسی مناسب برای حرکت سرمایه و کارکرد و گسترش مکانیسم بازار را ایجاد و تضمین کند، و شرایط ادغام فعالانه بازار داخلی ایران در اقتصاد و بازار جهانی سرمایه داری را فراهم کند. جمهوری اسلامی نه فقط توان رفع بحران اقتصاد سرمایه داری ایران را ندارد، بلکه خود موجب تشدید این بحران است. بن بست اقتصادی سرمایه داری ایران مبنای اصلی بحران چاره ناپذیر حکومت اسلامی است.

ثانیا، حکومت اسلامی و نظام سیاسی در ایران، بعنوان یک نظام و رژیم سیاسی استبدادی، مرتجع و ضد انسانی مورد تعرض توده وسیع مردم است. این حکومت که بزور سرنیزه و کشتار تا اینجا دوام آورده است، اکنون رودرروی نسل جدیدی از مردم است که در یک مقیاس دهها میلیونی آزادی و حقوق مدنی خود را مطالبه میکنند. حکومت سرنیزه و سیاست سرکوب و ارباب پاسخگوی این موج اعتراضی جدید نیست و سرنوختی رژیم اسلامی در دستور روز جامعه قرار گرفته است.

ثالثا، تسلط حکومت مذهبی و مقررات و موازین ارتجاعی اسلام در ایران دیگر قابل دوام نیست. اسلامیت حکومت مستقیمی در برابر سکولاریسم عمیق مردم و جامعه و فرهنگ عامه قرار گرفته است. جامعه ایران یک حاکمیت مذهبی و اسلامی را بیش از این تحمل نمیکند و علیه آن بپاخاسته است. جنگ کنونی رژیم اسلامی علیه نسل جوان گوشه ای از یک اجتماعی گسترده و سرنوشت ساز در جامعه است.

۲- بن بست حکومت اسلامی و خطر واقعی سرنوختی و انقلاب شکافهای بسیار عمیقی در درون هیات حاکمه ایجاد نموده است. جناح راست حکومت هرنوع عقب نشینی در برابر اعتراضات مردم را سرآغاز اضمحلال حکومت میداند و خواهان ادامه سیاست سرکوب و ارباب در جامعه است. جناح دوم خرداد شکست خورده و حاشیه ای شده است. جناح راست اکنون بدون حائل دوم خرداد رو در روی مردم قرار گرفته است. اما نه سیاست تشدید اختناق و تعرض وحشیانه و نه تعدیل حکومت اسلامی هیچیک پاسخ بحران رژیم نیست. استراتژی جناحهای رژیم اسلامی در متن واقعیات اقتصاد سیاسی ایران امروز و در برابر جنبش سیاسی عظیمی که علیه حکومت اسلامی شکل گرفته است محکوم به شکست است. اعتراضات گسترده کارگری، معلمان، دانشجویان و جوانان و زنان عرصه های کنونی این تقابل عظیم اجتماعی است.

۳- تحولات و کشمکشهایی که امروز در ایران در جریان است روند سرنوختی و جایگزینی رژیم اسلامی است. این روند میتواند مراحل گوناگونی را از سر بگذارد و اشکال مختلفی بخود بپذیرد. آنچه مسلم است جامعه ایران در چهارچوب جمهوری اسلامی به یک موقعیت غیرجراحی و متعارف باز نمیگردد. جمهوری اسلامی رفتنی است. این روند در حال حاضر شدت قابل ملاحظه ای بخود گرفته است.

۴- سرنوختی رژیم اسلامی پایان سیر تحول سیاسی در ایران نیست. کشمکش طبقات و جنبشهای اجتماعی بر سر اینکه چه نظامی باید بر جای رژیم اسلامی بنشیند از هم اکنون در بطن مبارزه علیه این حکومت آغاز شده است و در پی سرنوختی رژیم اسلامی تا تثبیت حکومت بعدی ادامه خواهد یافت. در این جدال هم اپوزیسیون بورژوازی و هم جنبش کمونیستی کارگری شانس عینی پیروزی دارند. از نظر حزب اتحاد کمونیسم کارگری جنبش کنونی علیه رژیم اسلامی و سرنوختی حکومت موجود میتواند حلقه ای در یک انقلاب عظیم اجتماعی برای برقراری یک نظام سوسیالیستی در ایران باشد.

۵- تقابل سه جنبش سیاسی اصلی آینده جامعه ایران را رقم میزند.

اول، اپوزیسیون سنتی ملی اسلامی. در سالهای اخیر جریان دوم خرداد پرچم وحدت این جنبش و بستر همکاری مستقیم آن با حکومت ارتجاعی ایران بوده است. کل طیف اپوزیسیون سازشکار حکومت اسلامی به این جنبش تعلق دارند. این جنبش تا پیش از شکست دوم خرداد از جناح راست، صحنه سیاسی ایران را تحت الشعاع خود داشت، اما اکنون تجزیه و پراکنده شده و اهمیت و جایگاه خود را از دست داده است. این یک قطب سیاسی عقب مانده و ارتجاعی و بیگانه با آزادی و حقوق مدنی مردم است و بقاء و تعدیل رژیم کنونی را تنها راه حفظ نفوذ خویش در حاکمیت و مقابله با جنبشهای سیاسی بیرون حکومت تلقی میکند. عمر سیاسی مفید این جنبش حداکثر باندازه عمر حکومت

اسلامی است. با سرنگونی رژیم اسلامی پرونده اپوزیسیون سنتی ملی - اسلامی در سیاست ایران بسته میشود و نیروهای مختلف این جنبش به محافل و گروه‌بندیهای کم‌تأثیری در حاشیه جدال نیروهای اصلی راست و چپ در جامعه تبدیل میشوند.

دوم، ناسیونالیسم راست طرفدار غرب، این جنبش دارای دو بخش ناسیونالیسم عظمت طلب و قومپرست است. سلطنت طلبان و مدافعان رژیم سابق ستون فقرات این جنبش اند، اما ابعاد واقعی این جنبش بسیار فراتر است و بخش وسیعی بورژوازی ایران و محافل و کانونهای ملی گرا و جمهوری خواه را در بر میگیرد. بعلاوه این جنبش با زوال جمهوری اسلامی بخشهای مهمی از اپوزیسیون سنتی ملی اسلامی را نیز در تقابل با چپ بخود جذب میکند. این یک جنبش ارتجاعی است که اساسا به اعتبار دو دهه حاکمیت ارتجاع اسلامی بر ایران، فقر اقتصادی و انزوای اقتصادی و سیاسی و فرهنگی جامعه ایران، امکان یافته است مجددا خود را طرح کند. این جنبش از نظر استراتژیکی متحد و پایگاه آمریکا و غرب محسوب میشود و در تلاقی های مهم سیاسی آتی حمایت مادی و تبلیغاتی غرب را خواهد داشت. از نظر اجتماعی افق این جریان تجدید سازمان یک سرمایه داری متکی به کار ارزان و کارگرخاموش و استبداد پلیسی - نظامی است. در خوشبینانه ترین حالت، نمونه جوامعی نظیر مصر و ترکیه دورنمایی است که این جنبش برای مردم ایران ترسیم میکند. موقعیت این جنبش پس از آشکار شدن پیامدهای دهشتناک سیاسی و اجتماعی حمله نظامی آمریکا به عراق و سناریوی "رژیم چنج" و همچنین شکست پروژه های سازشکارانه "رفراندوم" و امثالهم به شدت تضعیف شده است. در حال حاضر قطبی سر در گم و نا منسجم است. اساسا متکی به اردوی تروریسم دولتی برای قدرت گیری است. ناسیونالیسم قومپرست در این جنبش یک عامل مهم در تجزیه قومی جامعه، از هم پاشیدن شیرازه جامعه و دامن زدن به سناریوی سیاه است.

سوم، کمونیسم کارگری: شکل گیری کمونیسم کارگری بعنوان یک جنبش فکری، سیاسی و حزبی در طول دو دهه اخیر، برای نخستین بار امکان واقعی حضور مستقل طبقه کارگر را بعنوان یک نیروی سوسیالیست در برابر کل احزاب و جنبشهای بورژوازی فراهم کرده و سوسیالیسم را بعنوان یک آلترناتیو واقعی در برابر جامعه قرار داده است. حزب اتحاد کمونیسم کارگری یک نیروی پیشتاز این جنبش است اما دامنه این جنبش و نفوذ اجتماعی بالقوه آن بسیار گسترده تر است و در برگیرنده احزاب کمونیست کارگری است. کمونیسم کارگری تنها قطب سیاسی میسر یک جامعه آزاد، برابر و مرفه در ایران است. جنبش کمونیسم کارگری نه فقط میتواند پرچمدار و سازمانده طبقه کارگر در تحولات جاری و آتی ایران باشد، بلکه در این موقعیت هست که اکثریت مردم را در یک انقلاب توده ای برای آزادی و برابری و رفاه در ایران رهبری کند.

۶- پیروزی کمونیسم کارگری و رهایی مردم در جدال تاریخساز کنونی در ایران قبل از هر چیز منوط به این است که اولاً، طبقه کارگر بعنوان یک نیروی مستقل و تحت پرچم سوسیالیستی خود پا به میدان مبارزه بر سر قدرت سیاسی بگذارد، ثانیاً جریانات اپوزیسیون راست و ملی - اسلامی را ایزوله و حاشیه ای کرده و ثالثاً، توده وسیع مردمی که علیه رژیم اسلامی بهاخته اند به سوسیالیسم و جمهوری سوسیالیستی بعنوان یک آلترناتیو سیاسی و اجتماعی واقعینانه و قابل تحقق بنگرند. تحقق این ملزومات وظیفه حیاتی احزاب کمونیسم کارگری است. حزب اتحاد کمونیسم کارگری باید با ایجاد حزب سیاسی کارگران به رهبر انقلاب مردم بدل شود. یک شرط حیاتی پیشروی این جنبش فائق آمدن بر تفرقه و پراکندگی سازمانی در این جنبش است.

۷- حزب اتحاد کمونیسم کارگری در تحولات جاری ایران برای یک پیروزی تمام عیار سوسیالیستی، برای تحقق آزادی، برابری، حکومت کارگری و برای برقراری فوری یک جمهوری سوسیالیستی مبارزه میکند. حزب اتحاد کمونیسم کارگری خواهان سرنگونی فوری رژیم اسلامی است و با هر تلاش نیروهای درون و بیرون حکومت برای حفظ حکومت اسلامی در اشکال جدید و جرح و تعدیل شده قاطعانه مقابله میکند. حزب اتحاد کمونیسم کارگری در عین حال از هر گشایش سیاسی و فرهنگی که با فشار مردم به حکومت اسلامی تحمیل میشود فعالانه دفاع میکند و در مقابل هر تلاش دولت اسلامی برای تشدید اختناق، و پلیسی تر کردن فضای جامعه قاطعانه می ایستد.

مصوب کنفرانس اول حزب اتحاد کمونیسم کارگری

مه ۲۰۰۷

* این قطعنامه بر اساس قطعنامه اوضاع سیاسی مصوبه کنگره سوم حزب کمونیست کارگری تنظیم شده است.

<http://ettehadekbaianie.wordpress.com>